

آیا ادبیات انقلاب داریم؟

جوهر مؤذنی

اشاره

در چهلمین سال پیروزی انقلاب مقدس اسلامی، مجالی فراهم شد تا چند و چون ادبیات انقلاب اسلامی در نشست به بحث گذاشته شود.

این نشست عصر دوشنبه یازدهم تیرماه، با حضور دکتر محمد حنیف، پژوهشگر حوزه ادبیات داستانی، دکتر محمدرضا سنگری، پژوهشگر ادبیات انقلاب اسلامی و دفاع مقدس و خانم مریم بیانی تشکیل شد.

«آیا ادبیات انقلاب داریم؟» پرسش محوری نشست بود و جز پاسخ‌گویی به این پرسش، درباره ماهیت، هویت، ابعاد و ویژگی‌های مکتب ادبی انقلاب اسلامی نیز مطالبی مطرح شد.

شرکت‌کنندگان پرسش‌های دیگری را در باب ادبیات انقلاب اسلامی مطرح کردند که به آن‌ها پاسخ داده شد. آنچه در ادامه می‌آید، متن کامل این نشست صمیمانه است.

●● **دکتر سنگری:** ضمن عرض سلام و خوشامدگویی به حضاران و سپاس از برگزارکنندگان نشست، این پرسش بسیار مهم است اما امروزی نیست و حداقل بیش از چهار دهه است که مطرح می‌شود. حدود بیست سال پیش ما در نشستی که با برخی چهره‌های مطرح ادبیات زمان خود، از جمله زنده‌یاد دکتر قیصر امین‌پور، دکتر سیدحسن حسینی، عبدالجبار کاکایی،

مصطفی رحماندوست و دکتر غلامرضا کافی، در اصفهان داشتیم، همین موضوع با عنوان ادبیات انقلابی یا انقلاب ادبی مطرح شد.

امروز جلسه را با هدف پاسخ‌گویی به این پرسش برگزار می‌کنیم که آیا ادبیات انقلاب داریم یا نه.

برای پاسخ دادن به این سؤال، اول باید ببینیم که انقلاب داریم یا نه؛ یعنی چیزی به اسم انقلاب اتفاق افتاده است یا نه. اگر همه نموده‌ها و نمادهای دال بر این باشند که تحولی بنیادین در جامعه ایران صورت گرفته است که آن را نهضت و قیام و انقلاب و ... نیز می‌نامند، اگر به حداقل آن یعنی قیام اکتفا کنیم که مفهوم آن یک حرکت گسترده مردمی است، بی‌تردید در یک حرکت بزرگ مردمی اولین عنصری که به میدان می‌آید تا مفسر آن قیام یا حرکت باشد ادبیات است؛ زیرا قرار است آن حرکت را بیان کند و اولین نموده‌ها در قالب شعار خود را نشان می‌دهد. باید سؤال کرد که آیا می‌توان شعرا را ادبیات نامید؟ شعار فشرده‌گی اندیشه است در واژگانی آهنگین، یعنی اینجا خودبه‌خود عنصر «یجاز» مطرح می‌شود، عنصر ریتم و آهنگ و موسیقی و عنصر اندیشه، و این‌ها عناصری هستند که ما در مجموع در ادبیات از آن‌ها یاد می‌کنیم. اگر به شعارهایی که در آغاز این حرکت بزرگ مردمی از آن‌ها استفاده شده است

توجه کنیم این حرکت بزرگ اجتماعی که دربرگیرنده همه مردم بود و همه گزارش‌ها و همین‌طور رأی ۹۸/۲ درصدی مردم به این جمهوری اسلامی بیان‌کننده مردمی بودن آن است. ما حتی در حرکت‌های خیلی کوچک و حتی موضعی و موقعی (یعنی زمان‌دار و مکانمند) هم دیده‌ایم که عاری از شعار نیستند؛ یعنی تلاش می‌کنند آرمان‌ها و خواسته‌های خود را در واژگانی اندک و فشرده که گویا و ترجمان مجموعه خواسته‌هایشان باشد، بیان کنند و در اینجا «شعار» خلق می‌شود. به‌خصوص اگر این حرکت زمان‌بر باشد؛ یعنی مثلاً به جای یک ساعت یک هفته طول بکشد که البته مجموعه حرکت جامعه ایران ۱۵ ماه طول کشید (اگر نگوییم از سال ۱۳۴۲، که بسیاری برآن‌اند زمان شروع انقلاب اسلامی بوده)؛ این حرکت شعار داشته است یا نه؟ که اگر کسی این موضوع را انکار کند، انکار آفتاب کرده است. آیا این حرکت برای نشان دادن خود از شعر استفاده کرده است یا نه؟ اگر بگوییم نه، انکار واقعیت تاریخی کرده‌ایم؛ زیرا این شعرها موجودند. آیا در این موقعیت‌ها و در این حرکت متن‌های ادبی خلق شد یا نه؟ (مثلاً داستان، نثر ادبی یا قطعه ادبی یا به تعبیر امروزی دل‌نوشته و یا زندگی‌نامه که خود یک گونه ادبی است؛ هرچند که از نظر بعضی این‌ها ادبیات نیستند اما آیا گزارش می‌تواند وجه ادبیات

داشته باشند و ما آن را در قلمرو ادبیات تعریف کنیم و همه این‌ها «وجه ادبیت» دارند؟) این دلیل اول و موضوع اول است.

نکته دوم را طرح می‌کنم و در فرصت‌های بعد موضوع را ادامه می‌دهم؛ هر مفصل تاریخی ناگزیر کرانه‌مند است. (هر مفصل تاریخی برای خود کرانه و حد و مرز مشخص می‌کند). می‌خواهم سؤال کنم آیا این رویداد، حرکت یا همان انقلاب با پیش از خویش کرانه‌ای ایجاد کرد یا نکرد؟ اگر کرانه‌ای ایجاد کرده باشد که این کرانه کرانه‌ای سیاسی و فرهنگی نیز هست، خودبه‌خود کرانه ادبی نیز با خود خواهد داشت. برای مثال، در ادبیات دهه ۱۳۵۰ چهره‌های شاخص و آثار شاخص این دوره را در نظر بگیرید، چه در حوزه شعر (سنجی‌ترین رسانه فرهنگی) و چه در حوزه ادبیات داستانی، و گونه‌های کم‌فروغ دیگر را بررسی کنید و ببینید که چه صدایی می‌شنوید (این تعبیر استاد شفیع کدکنی است؛ چه صدایی می‌شنوید و صدای غالب چیست؟) واقعا قبل از انقلاب دهه ۵۰ اگر گوش به صداهای غالب ادبیات بسپاریم، چه می‌شنویم؟

فرهنگ غالب و مسلط بر فضای ادبیات داستانی ما چیست؟ مثلاً به جرئت می‌توان گفت فرهنگ یأس و مرگ است. (نقل از زمستان، تاریکی، کوچه‌های بن‌بست در آثار صادق هدایت، صادق چوبک، اخوان، شاملو و حتی شاعری مثل مشیری). مثلاً نیما می‌گفت: به عبث می‌پایم/ که به در کس آید/ در و دیوار به هم ریخته‌شان/ بر سرم می‌شکند ...

نیست یک دم شکند خواب به چشم کس و لیک/ غم این خفته چند/ خواب در چشم ترم می‌شکند/

تا بعد که به این دوره یعنی انقلاب می‌رسیم. بعد از انقلاب می‌بینیم دیگر خفتگی تمام شده است. جامعه بیدار شده است و حرکت می‌کند و معترض است و بیدار را نمی‌پاید و زنده و پویاست و افق‌ها را روشن می‌بیند و به پیروزی هم می‌رسد. عناوین کتاب‌های آغاز دهه ۱۳۶۰ را مرور می‌کنیم تا ببینیم چه اتفاقی افتاده است و نخستین جلوه‌های انقلاب را مشاهده و

بررسی می‌کنیم.

- در کوچه آفتاب، اثر زنده‌یاد قیصر امین‌پور

- تنفس صبح، اثر قیصر امین‌پور

- از آسمان سبز اثر سلمان هراتی

سرود سپیده اثر زنده‌یاد حمید سبزواری

- بر مدار صبح، اثر عزیزالله زبیدی

این عناوین برگرفته از شور و شوق و امید است که ریشه در دو مسئله دارد؛ یکی اینکه چشم‌اندازهای امیدبخش فراروی جامعه باز شده و خفتگی تمام شده و جامعه بیدار شده است و افق‌ها را روشن می‌بیند.

شما اگر انقلاب‌های ۵۰ ساله اخیر را مطالعه کنید، می‌بینید هیچ انقلابی شتاب انقلاب ایران را نداشته است. انقلاب ایران ۱۵ ماه، انقلاب الجزایر ۷ سال، ویتنام ۳۰ سال و ... طول کشیدند. خود این پیروزی انقلاب امیدآفرین است اما نکته بزرگ‌تر و مهم‌تر در درون فرهنگی است که این انقلاب را زاده است و آشخور اصلی این انقلاب است و آن فرهنگ و دینی است که امیدوار است و چشم‌اندازهای آینده را روشن می‌بیند. چنین باوری این امید را می‌بیند که در آینده کسی می‌آید که بساط ظلم و ستم را برمی‌چیند و این باور را به جامعه می‌دهد.

بنابراین، من صحبت خود را کم‌کم این‌گونه جمع می‌کنم که اگر انقلاب مفهوم مفصل تاریخی است و کرانه ایجاد می‌کند و در این کرانه‌مندی - اگر ویژگی سیاسی و اقتصادی و حکومتی به هم می‌ریزد - امکان ندارد که نظام ادبی فرو نریزد و نظام ادبی جدیدی خلق نشده باشد. این‌ها استدلال‌هایی است که به اصطلاح استدلال‌های پیشینی نامیده می‌شوند.

نکته بعدی در استدلال‌های پیشینی است که معمولاً در تقابل با نظام قبلی هر نظامی از سه ویژگی ممکن است استفاده کند: تحقیر، تخطئه و اتهام؛ معمولاً تحقیر در مورد نظام قبلی است؛ مانند رجزخوانی یا عیب‌جویی در روابط فردی؛ بعد از تحقیر تخطئه می‌کنیم. عیب‌جویی می‌کنیم و به تعبیری پاشنه آشیل او را نشانه می‌رویم که مثلاً تو فلان ضعف را داری و ارزش نداری و باید حذف شوی و بعد سلسله اتهام‌هایی

را مطرح می‌کنیم.

در رزمگاه‌های شاهنامه نیز همین‌طور است. وقتی رستم به جنگ اشکبوس می‌رود، اشکبوس از او می‌پرسد: چرا پیاده آمده‌ای و سوار بر اسب نیستی؟ رستم چنین پاسخ می‌دهد: پیاده از آنم فرستاد توست/ که تا اسب بستانم از اشکبوس/ این رجزخوانی است.

آیا این نظام جدیدی که می‌آید و به نظام قبلی، اتهام سیاسی وارد می‌کند، اتهام و تقابل ادبی ندارد؟ هیچ مطالعه تاریخی مدافع این سخن نیست که نظام سیاسی به ادبیات ربطی ندارد؛ اینکه هر نظام جدیدی نظام قبلی را تحقیر و تخطئه می‌کند و به آن اتهام می‌زند قطعاً این اتفاق در حوزه ادبیات می‌افتد و با بهره‌گیری از ظرفیت‌های ادبی سعی می‌کند طرف قبلی را تخطئه کند. بررسی اتفاقات سال ۱۳۵۷ نشان می‌دهد که عمده تقابلات و روبه‌رویی‌ها با تکیه بر ادبیات است. شب‌نامه‌ها، شعرهایی که در حرکت‌ها خوانده می‌شد و بعضاً مشخص نبود شعر کیست. (به یاد دارم وقتی در راه‌پیمایی شعری خواندم که «گوش کن ای افسر فرمانده ای سرباز!» نمی‌دانستم متعلق به کیست که بعدها متوجه شدم شاعر آن مرحوم حمید سبزواری است). در آن زمان شعرها عنوان نداشتند اما همه متعلق به ادبیات آن دوره‌اند؛ بنابراین، بحث تقابل همان جور است.

باورمندان و رهبران یک حرکت ناگزیرند از هنر بهره‌گیری کنند؛ چون می‌خواهند با جان انسان‌ها صحبت کنند. من سؤال می‌کنم یک انقلاب پیش از پیوند با اندیشه‌ها، باید با قلب‌ها پیوند بخورد یا نه و یا اینکه آیا این‌ها هم‌زمان اتفاق می‌افتد؟ ارتباط با اندیشه می‌شود زبان و بهره‌گیری از ظرفیت‌های زبانی، اما ارتباط با عواطف ما را ناگزیر می‌کند که از هنر بهره بگیریم و هنر در حوزه واژه ادبیات است. ادبیات کاربرد هنرمندانه واژه است و ما می‌دانیم بخشی از آنچه در انقلاب اتفاق افتاد، دیوارنوشته بود که اگر کسی این دیوارنوشته‌ها را مطالعه کند، با ادبیات مواجه می‌شود؛ زیرا آن خود یک ادبیات بود. دقت کنیم که در تقابل و رویارویی، هم

مردم و هم رهبران یک حرکت هم در اثبات خود باید از هنر استفاده کنند و هم در نفی دیگران؛ پس، انقلاب ناگزیر از کاربرد ادبیات است و این را تاریخ گواهی می‌دهد که هیچ انقلابی (حرکتی) در تاریخ اتفاق نیفتاده است؛ مگر اینکه ادبیات ترجمان یا زبان آن بوده است و آیینهای برای معرفی آن. نکته بعدی این است که همین که ما داریم بحث می‌کنیم، یعنی چیزی هست که مورد بحث قرار گرفته است. این‌ها مسائل پیشینی در باب شناخت و اثبات ادبیات انقلاب است اما اگر قرار باشد از بحث مسائل پسینی استفاده کنیم چند راه پیش روی ماست:

۱. سیر از تحلیل ماهیت و کشف وجود و هویت؛ یعنی تعدادی نمونه بیاوریم و این نمونه‌ها را مطرح کنیم. اگر اذعان به ادبیت آن‌ها کردیم در این صورت می‌گوییم پس ادبیاتی وجود دارد و اگر مشخص شد که این‌ها تاریخ‌مندان و متعلق به این دوره‌اند، پس انقلاب ادبیات دارد. این را به دو قسمت تقسیم می‌کنیم: اول دال‌های بی‌نشانه، یعنی آنچه نشانه‌های روشن از خود انقلاب ندارد. منظور از نشانه‌های روشن این است که مثلاً به هشت سال دفاع مقدس اشاره کرده باشد یا به برخی از شخصیت‌های انقلابی مانند امام و یا به نمادها و نمودهای انقلاب (یعنی بدون وجود صراحت در متن) و دوم، متن‌هایی که صراحت دارند؛ یعنی دال‌های آشکار دارند و به این ترتیب، همه در اولین نگاه متوجه می‌شوند که متعلق به این زمان است.

مثلاً در «لم یزرع» محمدرضا بایرامی یا «خون‌مردگی» از خانم فلاح فضا کاملاً فضای جبهه است یا «شطرنج با ماشین قیامت» یا سروده‌های آقای سبزواری و یا قیصر امین‌پور و سیدحسین حسینی و علیرضا قزوه تا شاعران نسل سوم مانند محمدمهدی سیاح و فاضل نظری. پس، دو دسته نمونه می‌توانیم بیاوریم که بگوییم اگر وجه ادبی دارند پس ادبیات‌اند و چون متعلق به این زمان هستند، بنابراین انقلاب ادبیات دارد.

راه دیگری نیز وجود دارد و آن این است که نمونه‌های بی‌پیشینه‌ای را در این دوره طرح کنیم که اصلاً در گذشته ادبیاتی

ما نبوده است؛ مثلاً پیامک‌ها. در نوروز چهار سال پیش شنیدم که ۲۰۰ میلیون پیامک ردوبدل شده است که بسیاری از آن‌ها چاشنی طنز هم دارد. آیا این پدیده جدید پیامک ادبیات هست یا نیست یا مثلاً وصیت‌نامه پدیده‌ای جدید است. در گذشته وصیت‌نامه مفهوم روشنی داشته و چند نکته اقتصادی در باب میراث و نماز و ... بوده اما امروزه گونه‌ای به نام وصیت‌نامه داریم که اصلاً در گذشته ادبیات موجود نبوده است. نکته دیگر اینکه همیشه **بسامد** برای ما مهم و ملاک است. به نظر شما آیا مصادیقی از سبک هندی را در حافظ می‌توانیم بیابیم؟ هر که با حافظ و سبک هندی آشنایی دارد قطعاً به این سؤال من پاسخ خواهد داد ولی هیچ کس حافظ را صاحب سبک هندی نمی‌داند چون **بسامد** آن بالا نیست. موتیف موضوع است برای ما. ما در دوران گذشته این‌ها را نداریم. بعضی پدیده‌ها کاملاً جدیدند و این‌ها ادبیات‌اند. مثلاً لباس‌نوشته‌ها که پدیده جدیدی بود و در جبهه‌های ما اتفاق افتاد، نوعی ادبیات است که کسی نمی‌تواند آن را نادیده بگیرد. این ضلع سوم است از مسئله‌ای که می‌خواهم بیان کنم، اما اجازه می‌خواهم برای این موضوع نمونه بیاورم و با طرح بعضی از این نمونه‌ها اثبات کنم که بله، ما ادبیات داریم. بحث ما هنوز بحث چیستی این ادبیات نیست. فعلاً بحث ما بحث هستی‌شناسانه است و ما در باب وجود صحبت می‌کنیم، نه در باب چیستی. حالا من نمونه‌هایی را خدمت شما می‌خوانم و بعد سؤال می‌کنم که این‌ها ادبیات هستند یا نه. شعرهای کوتاهی می‌خوانم که تقریباً شبیه خسروانی‌ها می‌شود. دوستانی که با خسروانی آشنایی دارند می‌دانند که شعرهای خسروانی سه‌گانه است. یعنی سه سطر دارد؛ دیگر نمی‌گوییم مصراع (مصراع ویژه شعر کلاسیک است).

- شاعری وام گرفت
شعرش آرام گرفت:

(با ایهام **فوق‌العاده** زیبا در واژه «وام».)
در دوره‌ای از شعر اینکه شاعری وام شعری می‌گرفت و شعر دیگری را تضمین می‌کرد، این انحطاط آن شاعر بود و وقتی از شاعری

دیگر وام می‌گرفت، دیگران به طنز به آن شاعر آفرین می‌گفتند که یعنی او شعر خوبی گفته، نه شاعری که شعر او را تضمین کرده است).

- شاعر تشنه ز دریا می‌گفت

اهل بیت سخنش را به اسارت بردند
(این ادبیت دارد یا نه؟)

- تاجری دسته گلی پرپر دید
یاد پروانه کسبش افتاد:

(طنز فوق‌العاده زیبایی دارد. از گل به پروانه می‌رسد و بعد از این شبکه مراعات‌النظیر از پروانه به پروانه کسبش پا می‌زند).

- تاجری مجلس تفسیر گذاشت

ابتدا فاتحه بر قرآن خواند (طنز است).

- شاعری خم می‌شد

منشی قبله عالم می‌شد

این‌ها نمونه‌هایی بود که از زنده‌یاد سیدحسین حسینی مطرح کردم.

اجازه دهید یک متن هم بخوانم:

- در میان تمام بزرگراه‌های جهان تنها یک جاده گمنام وجود دارد. نام این جاده سیدالشهداست؛ جاده‌ای که با پر کردن دهان هور خود را به مجنون رساند و او را سر عقل آورد (این‌ها ایما و اشاره‌هاست و نشانه‌دار است. شعرهای قبلی بدون نشانه بود و این‌ها نشانه‌دار است).

در دل این جاده رازهایی نهفته است که آن را متبرک می‌کند. تبرک این راز را حاج ناصر ابراهیمی فاش کرد. او می‌گفت وقتی اولین کمپرسی خاکش را هدیه هور کرد، تا مسح پیشانی مجنون ۷۲ روز طول کشید (به لطافت‌های بیانی دقت کنید. منظور از پیشانی مجنون جزیره مجنون است).

- ۲۵۰ کمپرسی مثل دانه‌های تسبیح رفتند و آمدند تا تصویری به طول ۱۴ کیلومتر را بر بوم خیس هور ترسیم کردند. وقتی آخرین راننده دلاور جاده را به مجنون دوخت، ساعت ۱۲ ظهر روز سوم شعبان بود و این راز بزرگ جاده سیدالشهداست (۷۲ روز، ۱۴ کیلومتر، اذان ظهر، سوم شعبان). حاج ناصر ابراهیمی می‌گفت هنوز هم هیچ کس نمی‌داند که نام این جاده را چه کسی انتخاب کرده است.

این متن مربوط به سال ۱۳۶۶ است؛ یعنی نزدیک ۳۱ سال از آن گذشته است. این

متن‌ها با عنوان صدرا ریحانه، متن‌های مشترکی بود که بین آقای بهبودی و صدرا، در روزنامه کمان چاپ می‌شد.

چند شعر دیگر:

البته شعرهایی که سپید است (در شعر سپید نظام عروضی وجود ندارد؛ اما گاهی ممکن است قافیه به کار گرفته شود).

- یک معاشقۀ اینترنتی: (این نشانه‌دار است؛ چون اینترنت پدیده‌ای امروزی است) مجنون با بنز آمده است؛ لیلی با لنز (شما

در سال ۱۳۶۴ متنی با عنوان «شعر جنگ» نوشتم. اولین آثار نسل جوان انقلاب تازه در آن زمان چاپ می‌شد. وقتی رباعی سیدحسن حسینی را پیش استادانم خواندم، این استادان به اتفاق می‌گفتند این انقلاب اگر هیچ نداشته باشد به جز این رباعی، باز می‌توان گفت که انقلاب اسلامی ادبیات دارد:

- کس چون تو طریق پاکبازی نگرفت

می‌کنم که شعر زیر با عنوان «گزارش کار» به ما چه می‌گوید و به کدامیک از نمادهای تاریخی اشاره دارد؟

- اوضاع؟ ای!!! بد نیست، مشغولم

با چند تخته پاره و اره

کنج کویری لخت خو کرده با تنهایی

پیشین

با رنگ نجاری، با طعن بسیاران

مشغول کشتی ساختن، چشم انتظار اولین

باران!



این را یک اثر ادبی می‌دانید یا نه؟ شعر هست یا نیست؟

چند رباعی می‌خوانم. (می‌دانید که رباعی در عصر انقلاب احیا شد. شاعران گذشته ما فکر می‌کردند اگر دوبیتی بگویند، کلاسیکان پایین می‌آید. تقریباً چند قرن دوبیتی ندیدیم تا اینکه کسی مثل اقبال آمد و به دوبیتی اقبال نشان داد. رباعی نیز همین‌طور اما در دوره ما احیا شد). حال ببینید آیا این مواردی که من می‌خوانم واقعا ادبیات هستند یا نه.

- آن سان که درخت، برگ را زیسته‌اید

در عریانی، ترگر را زیسته‌اید

بیچاره به ما که زندگی را مُردیم

خوشبخت شما که مرگ را زیسته‌اید

به یاد دارم دوره کارشناسی‌ام در دانشگاه

با زخم نشان سرفرازی نگرفت

زین پیش دلورا کسی چون تو شگفت

حیثیت مرگ را به بازی نگرفت

- قطره قطره شد آب آدم‌برفی

شد آب در آفتاب آدم‌برفی

آب از سر او گذشت اما هرگز

بیدار نشد ز خواب آدم‌برفی

- خط اول بود که پیش را برد

خط خورد گلویش و صدایش را برد

دارد کفش من و تو را می‌دوزد

کفاش که جنگ کفش‌هایش را برد

این‌ها ادبیات هست یا ادبیات نیست؟

نمونه دیگری می‌خوانم و تا اینجا بحث

را پایان می‌دهم.

به‌عنوان یک معلم کوچک و ساده سؤال

- داستان حضرت نوح را می‌گوید؟ (یکی

از حضار)

- بله؛ حضرت نوح که در کوه کشتی

می‌ساخت و طعن زیادی می‌شنید.

- بنده چندی قبل با زنده‌یاد قیصر امین‌پور

در اصفهان بحثی سنگین و چالشی داشتم

و به ایشان گفتم که اگر هزار قطعه شعر

از گذشته بیآورم و یکی از غزل‌های شما

را (غزلی که از اصطلاحات و عناصر ریاضی

استفاده کرده است) با هزار غزل از غزل‌های

شاعران گذشته آمیخته کنم، اگر کسی این

مجموعه را مطالعه کند آیا غزل شما را جدا

نمی‌کند و نمی‌گوید این شعر با گذشته‌ها

متفاوت است؟ اگر حکم به این دادند که

این نمونه‌ها متفاوت با گذشته است، پس

اتفاقی افتاده است و ما چیزی به نام ادبیات انقلاب داریم، که خود ایشان هم در پایان بحث مجاب شد.

شعاع درد مرا ضرب در عذاب کنید/ مگر مساحت رنج مرا حساب کنید/ خط محیط دلم را شکسته رسم کنید/ خطوط منحنی خنده را خراب کنید/ دگر به منطق منسوخ مرگ می خندم/ مگر به منطق دیگر مرا مجاب کنید

البته بنده در آنجا به نمونه‌هایی از کارهای علی معلم هم اشاره کردم و ایشان اذعان کردند بله کارهای علی معلم کاملاً تازه‌اند. همین‌طور نمونه‌هایی از کارهای زنده‌یاد احمد عزیزی و مثنوی‌های ایشان، به هر حال، همه قبول دارند که چیزی وجود دارد و این چیز باید نامی به خود بگیرد. البته من با عنوان ادبیات معاصر (که تعریف گویایی نیست) به شدت مخالفم و آن را ادبیات انقلاب می‌نامم.

البته بنده یک تقسیم‌بندی دارم و آن این است که ادبیات این دوره را به دو دسته تقسیم می‌کنم:

۱. ادبیات «اصل» انقلاب اسلامی، یعنی ادبیاتی که وفادار به گفتمان انقلاب اسلامی است و مفهوم این ادبیات ادبیاتی نیست که فقط از انقلاب حرف بزند؛ ولو یک شعر عرفانی گفته باشد. حتی یک غزل عارفانه و یا عاشقانه آن را می‌توان در این گروه قرار داد.

۲. ادبیات «عصر» انقلاب اسلامی یعنی ادبیاتی که هم ممکن است ادبیات اصل انقلاب باشد هم نباشد. بنابراین، ادبیات اصل انقلاب اسلامی، یا وفادار به گفتمان انقلاب اسلامی، ادبیات عصر انقلاب اسلامی هم هست اما همه ادبیاتی که در عصر انقلاب اسلامی خلق می‌شود، ادبیات اصل انقلاب اسلامی نیست. چون ممکن است گاهی در تعارض و تقابل با ارزش‌های انقلاب اسلامی باشد، که نمونه‌هایش در حوزه ادبیات داستانی بسیار بسیار موجود است و آقای دکتر حنیف به آن‌ها اشاره خواهند کرد.

●● دکتر حنیف: ضمن تشکر از دعوت شما و تشکر از آقای دکتر سنگری برای این

ارائه مفید، قبل از اینکه وارد بحث اصلی شوم، می‌خواهم بگویم که حتماً دکتر سنگری هم به یاد دارند که یکی دو سال اول انقلاب، ایام عید کارت تبریک برای دوستان می‌فرستادیم. همان‌گونه که دکتر سنگری فرمودند، حتی شعر انقلابی‌ها را نیز در آن‌ها می‌نوشتیم؛

عید آمد و ما خانه خود را نتکاندیم

گردی نستردیم و غباری نفشاندیم

دیدیم که در کسوت بخت آمده نوروز

از بیدلی آن‌را ز در خانه براندیم

همان‌گونه که مشاهده می‌کنید، در این شعر آثار ناامیدی و نامرادی دیده می‌شود.

اتفاقاً دکتر سنگری صحبت‌هایشان را جای خوبی تمام کردند و صحبت‌های من ادامه آن است. دکتر سنگری فرمودند - به‌ویژه در شعر - ما ادبیات انقلاب داریم. سؤالات این‌هاست: آیا نمونه‌هایی که در داستان داریم می‌توانند دارای ویژگی‌های مبنایی و ساختاری باشند؛ چنان‌که بتوان گفت مکتبی به نام انقلاب اسلامی هست که به وجود آمده یا نه هنوز این حرکت‌ها پراکنده‌اند؟ به همین خاطر، من چند سؤال را مطرح می‌کنم و می‌خواهم به این پرسش‌ها پاسخ دهم:

۱. بگوییم مکتب ادبی انقلاب، سبک ادبی انقلاب، گونه ادبی یا شیوه نوشتاری انقلاب؟ کدام یک بهتر است؟

۲. مکتب ادبی یا گونه داستانی انقلاب باید دارای چه ویژگی‌هایی باشد؟

۳. آیا مکتب ادبی انقلاب اسلامی یا گونه داستانی انقلاب اسلامی شکل گرفته است؟ چرا؟

۴. تاکنون چه تلاش‌های نظام‌مندی برای تدوین ویژگی‌های داستان انقلاب اسلامی صورت گرفته است؟

۵. ریشه‌های داستان معترض آرمان‌خواه و سیاسی در ایران قبل از اینکه به انقلاب برسیم، از اواخر دوره مشروطه تا سال ۵۷، کدام‌اند؟ کدام نویسندگان و ادبیات‌نویسان داستان‌های ادبیات معترض را ترویج کرده و نوشته‌اند؟ ویژگی‌های آرمانی داستان انقلاب اسلامی کدام‌اند؟

۶. داستان‌های سیاسی مختص به انقلاب در ایران از نظر محتوا به چند دسته تقسیم

می‌شوند؟ (که من در آنجا خواهم گفت ما یک دسته داستان‌های انقلاب اسلامی می‌توانیم بگوییم و یک مجموعه داستان انقلاب با اندیشه‌های چپ و یک مجموعه داستان‌هایی که انقلاب در آن هست با اندیشه‌های بازگرا، مختلف یا نقد قدرت و سیاست، که از مؤلفه‌های اصلی ادبیات داستان‌های سیاسی است).

من این موارد را می‌خواهم بررسی کنم.

اولین بحث این است که مکتب (school)



در مورد گروهی از نویسندگان به کار می‌رود که تحت تأثیر امری به هم نزدیک شده‌اند و عموماً روی چارچوب‌های مشترکی به توافق رسیده‌اند. مکتب بر پایه اصول فکری آگاهانه توسط گروهی هم‌فکر شکل گرفته و برخلاف سبک که کاملاً شخصی است تعریف می‌شود. مراحل شکل‌گیری مکتب نقطه شروع و نقطه اوج و نقطه فرود دارد. عده‌ای جمع می‌شوند و قبل از اینکه مکتب را اعلام کنند، روی ویژگی‌های مشترکی به توافق می‌رسند، می‌نویسند و آن را ارائه می‌دهند و بعد کسانی به این مکتب می‌گروند و برخلاف سبک (style) که از واژه لاتین jense عبارت است از زبانی ویژه که تحت تأثیر دیدی خاص به وجود می‌آید (معمولاً شخصی است و در آن زبان بیشتر مورد تأکید است تا درون‌مایه

و معنا، که هم‌زمان با رشد نویسندگان با توجه به ویژگی‌های زبانی آن نویسندگان به وجود می‌آید. مکتب عام‌تر از سبک گونه یا ژانر که برگرفته از واژه فرانسوی *Jenuse* است به معیارهای مختلفی است که به دسته‌بندی انواع ادبیات پرداخته است؛ مانند گونه (ژانر) وحشت (جنایی)، کمدی، ماجراجویانه، سیاسی و حماسی؛ من در نهایت می‌خواهم به این سؤال پاسخ دهم که آیا ادبیات داستانی انقلاب نظریه‌پردازی شده است یا نه؟ قطعاً تحت‌تأثیر انقلاب داستان‌های زیادی نوشته شده است ولی منظور داستانی که بگوییم با توجه به این ویژگی‌های ساختاری و قبل از آن، ویژگی‌های مبنایی، نظریه‌پردازی شده است. مثلاً انقلاب اکتبر روسیه در سال ۱۹۱۷ رخ داده، و «مادر» مارکسیم گورکی در سال ۱۹۳۳ نوشته شده است. براساس قداست کار و چهار ویژگی حزب‌گرایی، مسلک‌گرایی، صنف‌گرایی و مردم‌گرایی می‌آیند و رئالیسم سوسیالیستی را نظریه‌پردازی می‌کنند یا مثلاً رئالیسم جادویی نیز به همین شکل. حالا مکتب ادبیات گونه داستان انقلاب باید دارای چه ویژگی‌هایی باشد که ما به این نتیجه برسیم که آن را داریم یا نداریم؟ مکتب ادبی انقلاب باید گونه‌های مختلفی را دربرگیرد؛ مثل گونه ماجراجویانه، تراژدی، شعر یا نمایش؛ داستان انقلاب باید دارای معیارهای مشخصی باشد که نه تنها به چگونه گفتن بلکه به چه گفتن نظر دارد؛ یعنی هم از نظر شکل و محتوا، هم از نظر مبنایی و ساختاری. مکتب انقلاب باید براساس نظرات نظریه‌پردازان فیلسوف و نظریه‌پردازان ادبی تدوین شود. این انجام شده است یا نه؟ به هر حال، ما قبل از انقلاب داستان‌هایی که در آن‌ها اعتراض و مبارزه بود داشتیم. حتی در سینما هم فیلم‌هایی مثل «گوزن‌ها» را داشتیم که در آن به یک زندانی سیاسی فراری اشاره شده بود. در ترانه‌ها ترانه‌های معترض داشتیم. در داستان‌ها هم از همان ابتدا این مطالب بوده است ولی تحت‌تأثیر انقلاب چیزهای تازه‌ای آمد که تا قبل از آن واقعاً اجازه نبود بنویسند. من فقط می‌گویم درباره انقلاب، صاحبان اندیشه از

ضدانقلاب‌ترین نویسندگان (مانند مسعود نقره‌کار) یا صاحبان اندیشه‌های چپ مثل (قاضی ربیحاوی، نسیم خاکسار) مرحوم امیرحسین فردی، ناصر ایرانی نوشتند. ما اینجا هر کسی را که با موضوع انقلاب داستان نوشته است، بررسی می‌کنیم و در تقسیم‌بندی نهایی می‌گوییم که آیا این نوشتار ادبیات انقلاب اسلامی است یا خیر. قبل از انقلاب اسلامی، در سال ۱۷۸۹ انقلاب کبیر فرانسه بوده است. باید ببینیم که آیا همه نویسندگان انقلاب باید مثل هم فکر می‌کرده‌اند؟ آیا مطالعه داستان‌های برجسته انقلاب خواننده را به اشتراکات مبنایی و ساختاری مشخص می‌رساند که بگوییم مکتب ادبیات انقلاب اسلامی شکل گرفته است یا نه؟ من می‌خواهم بررسی کنم که آیا مطالعه این کتاب‌ها ما را به اشتراکاتی می‌رساند یا نه، که بگوییم مکتب ادبی انقلاب شکل گرفته است یا نه.

مثلاً «رضا برهنی» کتاب «رازهای سرزمین من» را درباره فساد در ارتش و نفوذ آمریکایی‌ها نوشته که جلد اول آن مثل اندیشه‌های آقای ربیحاوی است که فرمودید؛ در بطن می‌خواهد ریشه انقلاب را بگوید که فساد در ارتش و نفوذ آمریکایی‌ها از دلایل اصلی است. احمد محمود در «مدار صفر درجه» درباره مبارزات گروه‌های مسلح چپ نوشته؛ امیرحسین چهل تن «سپیده‌دم ایرانی» را درباره بر باد رفتن رمان‌های گروه‌های چپ نوشته است. سیمین دانشور «جزیره سرگردانی» را نوشته که درباره نقش گروه‌های مختلف در انقلاب است و عشق. محمدکاظم مزینانی «شاه بی‌شین» و «آه با شین» را درباره دفاعیه پهلوی و افول توده‌ای‌ها نوشته است. شما این کتاب را که می‌خوانید، می‌بینید دفاعیه حکومت پهلوی است؛ با اینکه حوزه هنری آن را چاپ کرده و از نظر ساختاری کتاب ارزشمندی است و شاه و شهبانو در ۱۹ فصل آن از خود دفاع می‌کنند. علی‌اصغر شیرزادی «طبل آتش» را نوشته و در آن مبارزات کارگری مسلحانه را بررسی کرده است. منیرو روانی‌پور کتاب «اهل غرق» را نوشته که درباره کودتای ۲۸ مرداد و مبارزات حزب توده است. یعقوب آژند «خانه سفید» را درباره غیریت‌سازی

غنی و فقیر و آینده انقلاب نوشته است و در آن می‌گوید آینده انقلاب در دست اغنیا خواهد بود.

عباس پژمان در رمان «جوانی»، فنا شدن عشق‌ها را در بحران‌های انقلاب بیان کرده و یوسف قوجق رمان «لحظه‌ها جا می‌مانند» را نوشته که در آن به بازار، مسجد، حرکت‌های مردمی، روحانیت و گروه‌های مسلحانه اشاره کرده است. این رمان به آرمان‌های انقلاب اسلامی وفادار است ولی از نظر ساختاری کار چندان قدرتمندی نیست؛ مثلاً در این کار بازار، مسجد، روحانیت و ... همه در کنار هم آمده‌اند ولی مثلاً امیرحسین فردی در «سیاه‌چمن»، «اسماعیل» و «گرگ سالی» به ظلم خوانین، مسجد، حرکت‌های مردمی و هیئتی و بازار پرداخته و هر سه رمانش درباره انقلاب است و نقش و ظلم زمین‌داران بزرگ را نشان می‌دهد. مسعود نقره‌کار در «اعماق» پیوند لایمن‌ها و بازار و روحانیت و انقلاب را به وجود آورده ولی موضوع این اثر انقلاب است نه انقلاب اسلامی؛ فیروز زنبوزی جلالی در «قاعده بازی» به نفوذ ضدانقلاب اشاره کرده و بخش زیادی را به انقلاب اختصاص داده است. میثاق امیرفجر در «نغمه در زنجیر» به عشق و مبارزه و زندان و شکنجه پرداخته و گروه‌های وابسته به روحانیت و شور آن‌ها در زندان را نشان می‌دهد. داود غفارزادگان در «سنگ‌اندازان غار کبود»، محسن مؤمنی در «پسر خانم آغا»، داریوش عابدی در «کارآگاه سرکرده»، جمال میرصادقی در «بادها خبر از تغییر فصل می‌دهند»، سیدمهدی شجاعی در «طوفان دیگری در راه است» از روستا، دانشجو، مبارزه، ساواک، روحانیت، ۱۵ خرداد و ... سخن گفته‌اند.

در ادبیات داستانی و طبق مطالعاتی که بنده داشته‌ام، در بیست ساله اول انقلاب (از سال ۱۳۵۷ تا ۱۳۷۷) حدود ۲۸۶ مجموعه داستان و رمان مستقل با موضوع انقلاب نه قطعاً موضوع انقلاب اسلامی نوشته شده است؛ یعنی اثر درباره انقلاب کم نداریم. به همین سبب، من اعتقاد دارم که هنوز مکتب ادبیات انقلاب اسلامی شکل نگرفته است. چرا که برای تدوین ادبیات انقلاب به نظر

من باید چند دسته از افراد بنشینند و آن را نظریه‌پردازی کنند: یک دسته آدم‌هایی که هم فلسفه بدانند و هم ادبیات؛ مانند علی‌اکبر رشاد، علیرضا کمری، یک دسته کسانی که تاریخ انقلاب را خوب می‌دانند؛ مثل رسول جعفریان، آقای روحانی، آقای دکتر محمدجواد مرادی‌نیا. یک دسته نظریه‌پردازان انقلاب که آدم‌های بزرگی هستند و جزء رهبران انقلاب بوده‌اند؛ دسته دیگر منتقدان ادبی مثل آقای درخشانی یا آقای پاینده، آقای سجودی و افرادی که در این حوزه فعالیت دارند و در حوزه نقد ادبی مثل دکتر سنگری و داستان‌نویس‌هایی که به عناصر داستان واقف‌اند که با هم بنشینند و ویژگی‌های مبنایی و ساختاری را تدوین کنند و ارائه دهند. سؤال این است چرا این مکتب شکل نگرفته است؟

۱. در مقایسه با ادبیات غرب که ادبیات داستانی قوت گرفت، چرا در اینجا وضعیت این‌گونه است؟ عواملی که باعث ظهور داستان و گسترش آن در غرب شد عبارت‌اند از: ظهور نواندیشان دینی، ترجمه متون مقدس و در نهایت، بروز رمان چندصدایی. به هر حال، موانع خلق رمان چندصدایی در اینجا کسانی هستند که به چندصدایی بودن جامعه علاقه‌ای ندارند. از طرفی، در غرب ماهیت رمان ضد سنت، نوآورانه و قطعیت‌گریز است. خب این دقیقاً با اندیشه‌های بسیاری از متولیان ادبیات ما منافات دارد. از طرفی رشد طبقه متوسط، گسترش ثبات، تجارت، افول نفوذالیسم، آزادی روزافزون زنان، گسترش خردگرایی، گسترش صنعت چاپ و رشد شهرنشینی و طبقه متوسط، که اتفاقاً بعد از انقلاب در این ویژگی‌ها ما شاهد رشد بوده‌ایم ولی بعضی از بزرگان، مثل مرحوم مددپور، دکتر رضا داوری، شهریار زرشناس، اعتقاد دارند که رمان به خاطر ذات و ماهیتش نمی‌تواند ظرفی باشد که مظلوف انقلاب اسلامی را در آن بریزیم. یکی از دلایل شکل نگرفتن مکتب انقلاب اسلامی این است که بسیاری از مدیران ما آشنایی کافی با ادبیات داستانی ندارند و سال‌های سال بخشی از بودجه‌های مادرست هزینه نشده است. بعد از انقلاب در سال ۹۵ جمعیت شهرنشین ایران ۷۴ درصد بوده است؛ یعنی رشد شهرنشینی

زیاد بوده و این‌ها شاخصه‌هایی است که می‌گوید ما باید در زمینه رمان پیشرفت کنیم. تاکنون چه تلاش‌های نظام‌مندی برای تدوین ویژگی‌های رمان انقلاب انجام شده است؟ آقای محمدرضا سرشار، نظریه‌رمان‌واقع‌گرای آرمان‌خواه شیعی را ارائه دادند. ایشان معتقدند که رمانی برای انقلاب اسلامی باید نوشته شود که فقط آرمان‌خواه باشد. آقای دکتر محمدرضا سنگری در یکی از کتاب‌هایشان دو بخش ادبیات عصر انقلاب اسلامی و ادبیات اصل انقلاب را مطرح و ۱۴ ویژگی برای ادبیات انقلاب اسلامی بیان می‌کنند. این قدم‌هایی است برای نظریه‌پردازی در حوزه مکتب انقلاب. دکتر محمد رودگر در پایان‌نامه دکتری خود رئالیسم عرفانی را ارائه نموده‌اند و این به صورت کتاب منتشر شده، و خود بنده داستان سیاسی، داستان انقلاب، داستان انقلاب اسلامی را ارائه داده‌ام.

حالا داستان‌های سیاسی معترض و آرمان‌خواه و سیاسی در ایران و ریشه‌های آن‌ها، در دوره قاجاریه «ستارگان فریب‌خورده» از فتحعلی آخوندزاده/ «سفرنامه» زین‌العابدین مراغه‌ای/ «مسالک‌المحسنین» طالبوف/ «نوم‌نامه» اعتمادالسلطنه/ و در دوره پهلوی، «چشم‌هایش» بزرگ علوی/ «نون و القلم» جلال آل‌احمد/ «تنگسیر» صادق چوبک/ «سووشون» سیمین دانشور/ «ماهی سیاه کوچولو» صمد بهرنگی/ «شازده احتجاب» هوشنگ گلشیری/ «همسایه‌ها» احمد محمود/ «بادیه» سید محمود قادری گل‌بدره‌ای/ «آبشوران» علی اشرف درویشیان/ «گل خاص» منصور یاقوتی/ ... داستان‌های یاد شده نمونه‌های داستان‌های معترض سیاسی هستند که می‌توان آن‌ها را به‌طور کلی ریشه‌های داستان انقلاب برشمرد اما آثاری را که بعد از انقلاب نوشته شده‌اند، به سه دسته می‌توان تقسیم کرد:

۱. داستان‌های انقلاب با محوریت انقلاب اسلامی مثل «لحظه‌ها جا می‌ماند» یوسف قوجق و «اسماعیل» امیرحسین فردی؛

۲. داستان‌های انقلاب با محوریت نگاه به جریان‌های سیاسی مثل «مدار صفر درجه» احمد محمود و «سال‌های ابری» علی اشرف درویشیان و ۳. داستان انقلاب

با گرایش نقد قدرت و مفهوم سیاست و یا نشان دادن شرکت گروه‌های مختلف در جریان انقلاب، مثل «جزیره سرگردانی» مرحوم سیمین دانشور، «نون و القلم» جلال آل‌احمد، «کلاه جادویی» و «مجسمه مسی» بنده (محمد حنیف)؛ اولین قدمی که می‌توانیم برداریم تا مکتب ادبیات انقلاب اسلامی پردازش نظری و تدوین شود این است که ویژگی‌های محتوایی و ساختاری آن را تدوین کنیم.

اول از نظر محتوایی: ۱. محدوده زمانی وقوع، حوادث سال ۱۳۴۰ تا ۱۳۵۷ باشد (بعد از وفات آیت‌الله‌العظمی بروجردی) و طرح مرجعیت حاج آقا روح‌الله آن زمان و آیت‌الله خمینی و سپس امام خمینی سال‌های بعد تا ۱۳۵۷ هجری شمسی (۲۲ بهمن)؛ ۲. توجه به نقاط عطف تاریخی انقلاب اسلامی باشد؛ ۳. تمرکز بر حرکت‌های هیئت‌ی و مردمی به جای تمرکز بر حرکت‌های سازمانی چریکی و مسلحانه (زیرا تمرکز بیشتر بر حرکت‌های مسلحانه است)؛ زیرا شنیده‌ام که رهبری انقلاب در آن موقع اعتقادی به حرکت مسلحانه نداشته‌اند؛ ۴. توجه به محوریت مسجد به‌عنوان پایگاه اصلی انقلاب؛ ۵. توجه به محوریت رهبری روحانیت در حرکت‌های مردمی از مساجد؛ ۶. تمرکز بر شعارهای دینی و عدم تمرکز بر شعارهای عدالت‌خواهانه و مخالفت با مظاهر فساد در جامعه؛ ۷. باور عمیق و قلبی شخصیت‌های اصلی به اسلام انقلابی و یا تحول ایشان به سمت این باور؛ ۸. حضور گروه‌های مسلح در مسیر حوادث داستان تعیین‌کننده نیست؛ ۹. بازار به‌عنوان تعیین‌کننده منابع مالی مبارزات در پیوند با مسجد نقش‌آفرینی می‌کند؛ ۱۰. احساس کلی خانواده بعد از مطالعه اثر، همدلی با آرمان‌های انقلاب است؛ ۱۱. درون‌مایه داستانی در راستای اهداف اسلامی است و خواننده بعد از اتمام داستان به ضرورت انقلاب اسلامی و حقانیت آن پی می‌برد؛

به محوریت ۵ تا ۱۱ در بسیاری از داستان‌ها کمتر توجه شده است.

دوم از نظر ویژگی‌های فنی داستان انقلاب اسلامی: ۱. حتی‌الامکان داستان

در گونه سیاسی نوشته شده باشد؛ هر چند داستان‌های اجتماعی، اقلیمی، پلیسی و ... نیز می‌تواند بخش‌هایی از داستان انقلاب اسلامی را نشان دهند.

۲. نویسندگان از تمامی ابزارهای فنی داستان‌نویسی برای پرداخت بهتر داستان استفاده کنند (نظر کسانی که بر توجه صرف نویسندگان داستان انقلاب اسلامی بر سبک واقع‌گرایانه اصرار می‌ورزند، موضوعیت ندارد).

۳. نویسندگان داستان انقلاب اسلامی بر تمامی عناصر داستانی، اعم از کشمکش، بحران، تعلیق، زاویه دید، توصیف، فضاسازی، زبان، پیرنگ، موجه‌نمایی، شخصیت‌پردازی و الی آخر، مسلط بوده و از چگونگی کارکرد هر یک در داستان با اطلاع است.

۴. داستان مبتنی بر پژوهشی جامع و دقیق است.

۵. با توجه به اینکه حضور بیشتر شخصیت از جمله راه‌های هم‌ذات‌پنداری مخاطب به شمار می‌رود، لذا در داستان انقلاب اسلامی شخصیت‌های منفی به نسبت شخصیت‌های مثبت حضور کمتری در داستان دارند (مگر اینکه دفاع شخصیت منفی از خودش با تمهیداتی همراه شود).

۶. با عنایت به اینکه روایت اول شخص و برخی از روایت‌های جریان سیال ذهن از ابزار نویسندگان برای ایجاد همدلی خواننده با شخصیت است، لذا برای شخصیت‌های منفی کمتر از این زاویه دید استفاده می‌شود.

۷. داستان برای تأثیرگذاری باید چندصدایی باشد اما صدای شخصیت موافق انقلاب اسلامی نیز باید منطقی و رسایی لازم را داشته باشد.

۸. دربارهٔ محورهای پنجم تا هفتم می‌توان اضافه کرد که همواره حضور زیاد یک شخصیت یا روایت از زبان یک شخصیت دلیلی محکم بر هم‌ذات‌پنداری خواننده با وی نیست، بلکه نویسندگان ضمن رعایت این امر، در صورتی که شرایط داستانی اقتضا کند، باید به گونه‌ای عمل کند که دفاع طبیعی شخصیت منفی از خودش، دفاع بد تلقی شود و سبب شناخت بیشتر پلشتی‌های درون شخصیت

منفی گردد؛ آن‌گونه که در رمان «قاعده بازی» اتفاق افتاده است.

خلاصه بگویم اعتقاد بنده این است که همهٔ گونه‌ها و ژانرها را باید در مکتب اسلامی نوشت و نویسندگان انقلاب اسلامی باید کارش مبتنی بر پژوهش باشد و عناصر داستانی را بشناسند. به نظر من، با وجود اینکه آثار زیادی نوشته شده، هنوز مکتب ادبی انقلاب اسلامی تدوین نشده است. این‌ها نظرات بنده نیست و بنده نسخه ارائه نمی‌دهم بلکه این مطالب را براساس مطالعات می‌گویم.

●● **دکتر سنگری:** ضمن تشکر، بنده می‌خواهم پیشنهادی را نیز برای آینده ارائه کنم. اگر ما به این نتیجه رسیدیم که چیزی به‌عنوان ادبیات انقلاب اسلامی هست، با دو مسئله مواجه خواهیم شد. مسئله اول این است که آن را چه بنامیم. الان نوعی سرگردانی در نام‌گذاری داریم؛ مثلاً هشت سال ادبیات زمان جنگ را ادبیات دفاع مقدس می‌گویند، ادبیات جنگ می‌گویند و ... یعنی نوعی سرگردانی وجود دارد. اولین مسئله این است که این «هست» را نام بگذاریم. نام‌های مختلفی گفته‌اند، مانند جبههٔ ادبی، ادبیات انقلابی، انقلاب ادبی، جریان ادبی، گونهٔ ادبی و مکتب ادبی انقلاب و ادبیات خشونت، ادبیات جنگ. پیشنهاد من این است که فرصتی به این اختصاص دهیم که آن را چه بنامیم و بعد از آن، مشخص و روشن شود که با کدام خصوصیات و ویژگی‌ها و به عبارت دیگر ماهیت، آن را تدوین و تحلیل و تبیین کنیم؛ یعنی پلی از سمت هستی به چستی انقلاب بزنیم. اگر قرار است به گونه‌ای از فرموده‌های دکتر حنیف استفاده کنیم و عنوان «مکتب ادبی انقلاب» را قائل شویم، باید این چند ویژگی را برای آن برشمریم. یعنی این مکتب ادبی که هست و وجود دارد، باید این چند ویژگی را داشته باشد:

۱. از نظر فکری روشن و مشخص باشد، مبانی و اصول مشخص داشته باشد و ریشه‌دار باشد. (آیا ادبیات این دوره مبانی عمیق فکری را دارد؟)

۲. استمرار؛ نمی‌شود جولان باشد، باید

جریان باشد (این کلام مولاست: للحق دولة و للباطل جولة). باطل جولان دارد و حق جریان دارد). قرآن نیز حرکت حق و باطل را به آب و کف آب تشبیه می‌کند که حق، آب است و کف، باطل.

۳. تولید و تحول در تولید داشته باشد؛ یعنی انباشت علمی داشته باشد. بنده دبیر جایزهٔ «ربع قرن دفاع مقدس» بوده‌ام. مجموعه کتاب‌های سال ۱۳۸۸، ۶۷۲۵ اثر بود. آیا زمان آن نرسیده است که نامی بر این مجموعه با این مقدار تولید بگذاریم؟ این را هم بگویم که تاکنون حدود ۲۰۰۰۰ کتاب دربارهٔ دفاع مقدس داریم.

۴. باید گونه‌ها و ژانرهای متعدد داشته باشد؛ ما گونه‌های کلاسیک و سنتی و گونه‌های نوپدید در انقلاب داریم که بعضی از آن‌ها را هنوز ثبت نکرده‌ایم؛ مانند میثاق‌نامه که یک پدیدهٔ جدید ادبی است (مثلاً بچه‌ها با هم در جبهه این عهدنامه‌ها را می‌نوشتند و با خون خود آن را امضا می‌کردند). بنده چند سال قبل کتابی نوشته‌ام به نام «پیوند دو فرهنگ» و در آنجا گفته‌ام که خاستگاه تفکر هشت سال ما عاشورا بود و به قولی، «در خون زلال کربلا ریشهٔ ماست». تحول در فرم‌ها، غزل‌ها و گونه‌های جدید شعرها را نیز باید طرح کرد.

۵. ظرفیت نظری (تئوریک) داشته باشد؛ یعنی ژرفا داشته باشد که بتوان دربارهٔ آن بحث کرد.

۶. این مکتب نقش آیینگی باید داشته باشد؛ یعنی جامعه و رویدادها و تاریخ و جغرافیا در آن بازتاب داشته باشند.

۷. در نوآوری و تلفیق سنت و تجدد تکاپو داشته باشد.

مریم بیانی: از حضور استادان ارجمند و حاضران گرامی صمیمانه سپاسگزاریم.